



در این شماره:

به بهانه ی روز ملی ارتباطات و روابط عمومی

اقامتی در شکسپیر و شرکا

اوج بیان بر بال آزادی

جایی برای خواب

حاشیه های مجری تلویزیونی

آخرین بازمانده

جایگاه علوم انسانی و وضعیت کاربردی این علوم

می دانست، اینکه قرار نیست در یک مسابقه زنده تلویزیونی شرکت کند و برای احراز شغل نیز منشی با روابط عمومی بالا می خواهند نه...

همه انشاءهای ده خطی که به سفارش معلمش نوشته بود و نشریه دیوارپهای بیست و دو بهمن مثل فیلم جلوی چشمش مجسم شد. یاد تمام جواب های کوتاه و متقنی افتاد که بعدها منبع همه شان برایش زیر سوال رفته بود و بعد یاد استادهایی افتاد که مثل مجری های تلویزیونی قبل از افان ظاهر صحبت می کردند و توصیفاتی خنثی که جرات انکارشان هم نبود حالا دیگر یک جوان با انگیزه و تحصیل کرده بود باید خوب فکرش را روی اهلافاش متمرکز می کرد به نظرش باید باز هم درس می خواند دیگر کسی از او نمی پرسید می خواهی چه کاره شوی؟ علم بهتر است یا ثروت؟ و این قبیل سوال ها، اما در مارا تن ارشد و دکتری باید شرکت می کرد. انگار وارد عرصه دیگری شده بود مجمع منتقدان منورالفکری که حرفهایشان را نیم پرده پایین تر می زدند هر جا می رفت حرف از مساله و پروپوزال و مقاله بود. مقاله ها و پایان نامه هایی که روی دست ایراندک باد کرده اند و حالا خودش یک مساله لاینحل بود. حالا هرشب خواب می بیند که تمام کلمات کتابهایش مانند مورچه بیرون می ریزند و گوشت تنش را می خورند سعی می کند به هیچ مساله ای فکر نکند تا روشنفکری بی خاصیت نباشد. کانال شعر شاعران گمنام را باز می کند و می خواند:

شرح این حادثه با گفتن ابیات نشدی
چاپ در نشریه و تیتیر مجلات نشد
بارها کرده ام این مساله تحقیق ولی
هیچ گاه فرضیه عشق تو اثبات نشد
چار چوب نظری را که تو می اندازی
یافت در گوگل و یاهو به مکافات نشد
منم یک نمونه از جامعه حیرانت
این که تعمیم دهی تو به مماشات نشد
کیفیت چشمان تو کشفی ست بزرگ
طرح و تحلیل نموده ام به کرات نشد
من که مغلوب همه مساله هایم شده ام
راه حلش به خدا سایت مقالات نشد



آرام یک گوشه نشسته، افکارش مانند جریان متلاطم سیلاب بدون انقطاع به همه جا هجوم می برد. به آدم ها و ماشینهای درحال حرکت نگاه می کند و هر کدام چند ثانیه فکرش را مشغول می کند و حتی تاخوصی ترین

شرایط زندگیشان می رود شاید اصلی ترین مزیت فکر کردن همین باشد؛ بدون مرز و محدوده می توان به نادیده ها و ناشنیده ها فکر کرد. حتی در فکرش به تمام استانداردهای بی خاصیتی که پشت تربیون کلاس درسش شنیده بود می خندد ذهنش را از همه مرجعیت ها رها می کند و به گذشته فکر می کند شاید اوایل خرداده یاد شعرهای بی وزنی می افتد که در نیمه شب ها سروده بود و پایانش نوشته بود خرداد هشتاد و چند. درست یادش می آید همان خردادهای مدرسه و گرمای دم کرده خیابان شهید. که به مدرسه ختم می شد. یاد دوشنبه هایی که مجبور بود کتاب جغرافیای بد قواره اش را در کیفش بچپاند خرداها اصلا برایش قشنگ نبود در ذهنش مانند دختری چاق با گردنی کوتاه و لپ های آویزان بود که یک گوشه دور از یازده همکلاسی اش نشسته. سالن شیشه ای امتحان حکم پنجره های چند ضلعی کلیسایی را داشت که باید پشت آن برای کشیش اعتراف می کرد. در همان خرداها باید حساب کارش را پس می داد و به آن ضرب المثل نامربوط فکرمی کرد چون به جای پاییز، تابستان جوجه هایش سر از تخم در می آوردند کتاب تاریخش را باز می کرد باید بیست صفحه بجز «بیشتر بدانیم» ها را حفظ می کرد مکعب های هاشور خورده کتاب جبر و هندسه را نگاه می کرد باید محاسبه می کرد؛ ولی در کلاس های معارف که بوی عود و امامزاده می داد هیچ فرمولی برای اثبات جبر و اختیار پیدا نمی کرد. حسی از ناامنی همیشه همراهش بود انگار شیطان یک جایی پشت سرش کمین کرده باشد برای همین کمتر می پرسید و بیشتر حفظ می کرد در پیچ های سینوسی گیر می کرد، باب انفعال و استفعال را قاطی می کرد و اصلا برایش مهم نبود توپوگرافی یعنی چه؟ حتی نمی دانست سلسله جبل الطارق کجاست اما یک چیز را خوب



علی زرکی
دانشجوی ارشد مدیریت رسانه
Ali.zaraki@gmail.com

به بهانه ی روز ملی ارتباطات و روابط عمومی

کنیم هنوز صحبتش به پایان نرسیده که می گوید تا فراموش نکرده ام اگر امکانش هست به صورت ماهانه گزارش کاری کلی از امور سازمان جهت تحویل به مراجع بالاتر آماده کن....

هجوم کارها بر روی روابط عمومی هر روز افزایش می یابد ولی تجربه و دانش کسب شده در روابط عمومی کمک می کند که بتوانم کارها را سامان دهم.

الان به این یقین رسیده ام که پویایی و توسعه پایدار در هر سازمانی در گرو داشتن روابط عمومی قوی و علمی است چرا که روابط عمومی نقاط ضعف سازمان را بررسی می کند و در تلاش برای رفع آنها سبب بالندگی سازمان می شود. اگر خواسته باشیم در چند عبارت روابط عمومی را خلاصه کنیم در افواه رایج است که روابط عمومی قلب تپنده، پای رونده و مغز جهنده هر سازمان است.

در پایان باید به این نکته اشاره کنم که نگرش مدیر سازمان نسبت به روابط عمومی در عملکرد این واحد نقش بسزایی دارد.

امید است روابط عمومی بتواند جایگاه واقعی خود را پیدا کند تا شاهد شکوفایی هر چه بیشتر سازمان ها و نیل به اهدافشان باشیم

ذائقه مخاطب رو بشناسم (اطلاع یابی) که متناسب با آن بتوانیم تولیداتمان را جهت دهیم ، کم کم با اقبال مخاطبان نیاز به پاسخگویی سریع به آنها احساس شد (اقتناع) که با بکارگیری نیروی تازه نفس توانستیم این مهم را انجام دهیم.

پس از آن با ترتیب دادن نشست های کارمندان با مدیران توانستم روح همکاری و شادابی را در محیط کار زنده کنم (همبستگی).
هنوز اول راه هستم و می دانم طبق تعریف انجمن جهانی روابط عمومی از وظایف مدیران روابط عمومی هنوز کلی کار انجام نشده دارم : باید بتوانم در افکار عمومی تغییر ایجاد کنم ، ارتباط دوسویه بین سازمان با مخاطب و بالعکس داشته باشم ، بتوانم مشاور خوبی برای مدیران باشم ، انگیزه و روحیه را در کارمندان زنده نگه دارم باید بتوانم طبق تعریف دکتر حمید نطقی پدر علم روابط عمومی وکیل مدافع سازمان در خارج و مدعی العموم افراد درداخل سازمان باشم و
قبس ، علی ، هذا...

هنوز در این اندیشه هستم که مدیران صدایم می‌کند و از من می‌خواهد که اتاق طوفان فکری راه بیندازم تا بتوانیم از نظرات تمامی کارمندان مجموعه بهره‌گیری

– ششمین شغل پر استرس دنیا؟!
– آره آمار و تحقیقات اینو میگه...

– از کجا این امار رو میگی؟

بیا بریم سایت Career cast – (شبکه شغلی آنلاین) رو نگاه کنیم...

— چه جالبه ، نوشته مدیر روابط
عمومی با نمره استرس ۴۸،۵۲
ششمین شغل پر استرس دنیا در
سال ۲۰۰۶!

مکالمه بالا مربوط می شود به چند روز پیش (۲۷ اردیبهشت روز ملی ارتباطات و روابط عمومی) که با همکارانم در حال گفتگو درباره اهمیت حوزه کاری روابط عمومی و ارتباطات بودم.

روز اول ورودم به حوزه روابط عمومی را کاملاً به یاد دارم ، مدیران از من خواسته بود تا واحد روابط عمومی سازمان را راه اندازی کنم، از طرفی مسئولیت قبلی خودم رو داشتم و از طرفی دست تنها بودم ، طبق برداشت های خودم از روابط عمومی ابتدا شروع به راه اندازی سایت اینترنتی کردم (اطلاع رسانی برون سازمانی) و پس از آن با راه اندازی سیستم بازخورد گیری از مخاطبین توانستم





امین رمضانعلی
دانشجوی ارشد مدیریت رسانه
Amin.ramezani@gmail.com

اقامتی در شکسپیر و شرکا

بکت آنجا می‌پلکید.

شکسپیر و شرکا، نامی که بعد ها روی این کتابفروشی گذاشته شد یا دآور نام مغازه کتاب فروشی است که ژوئن ۱۹۴۰، در دوران اشغال فرانسه توسط آلمان در زمان جنگ جهانی دوم بسته شد. مسافرانی که از راه های دور به پاریس و به این کتاب فروشی می روند، می توانند تا هروقت که بخواهند در این جا بمانند فقط به سه شرط: اول، روزی یک کتاب بخوانند. دوم، کمی در کارهای کتاب فروشی کمک کنند و سوم شرح کوتاهی از خود و زندگی شان را در دفتر خاطرات کتاب فروشی بنویسند. ساعت ۱۲ شب، هنگامی که شکسپیر و شرکا تعطیل می شود، به هر کس که خیال ماندن دارد، یک کیسه خواب داده می شود و مسافران کتاب خوان، هریک در گوشه ای از کتابخانه سر بر بالینی آرام، در میان هزاران کتاب، به خواب می روند و اگر کسی به چشمش خواب نیاید، می تواند همچنان به خواندن کتاب ادامه دهد تا صبح که خدمتکار پیر با بشقابی سوپ ظاهر می شود. چاپ سوم کتاب شکسپیر و شرکا نوشته «جرمی مرسر» با ترجمه فوق العاده «پوپه میثاقی» توسط نشر مرکز، اردیبهشت امسال منتشر شد.



در یک مکانی است که در آن کتاب نقش اصلی را ایفا کند.

در اینجا قصد دارم کتابی را معرفی کنم که شما را با زندگی واقعی نویسنده کتاب در یک کتاب فروشی و اتفاق هایی که برایش رخ می دهد، آشنا کنم.

درست روبه روی کلیسای نوتردام» در «کیلومتر صفر پاریس» در خیابان بوشری شماره ی ۳۷، کتاب فروشی مشهوری به نام «شکسپیر و شرکا» وجود دارد که می توان آنجا تختی گرفت برای سپری کردن شب، سوپی گرم برای خوردن و کتاب های امانتی برای خواندن پیدا کرد. بیش از این چه می خواهید؟!

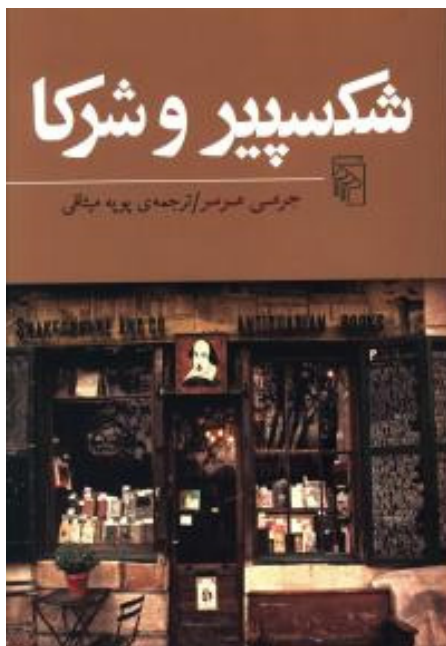
در زمانی که پاریس یکی از دوران های ادبی شکوهمندش را می گذراند این کتاب فروشی به نحوی، کلوب غیررسمی آن محسوب می شد. هنری میلر و آنائیس دایم آنجا بودند. ریچارد رایت که کمی بالاتر در خیابان موسیو لوپرنس زندگی می کرد، در آنجا جلسات کتابخوانی برگزار می کرد، الکساندر تروچی دفتر کار مجله ادبی «مرلین» را پشت کتابفروشی راه انداخت، جرج پلیمپتون و اصحاب مجله «پاریس ریویو» مرتب به آنجا سر می زدند و حتی ساموئل

اگر به ما بگویند که قرار است قسمتی از عمرمان را در کتابخانه یا کتاب فروشی زندگی کنیم چه واکنشی نشان می دهیم؟

بی شک برای من و شاید شما این اتفاق یکی از آرزوهایمان است که به واقعیت تبدیل می شود. زندگی شبانه روزی برای مدتی لابلای کتاب های گوناگون با طعم های مختلف یک رویاست!

هر کتاب جدا از کتاب کناری خود در هر قفسه ای که باشد دارای دنیای متفاوتی است. زندگی بین این کتاب در کتابخانه شبیه به زندگی در تمام قاره ها است. چقدر خوشایند و لذت بخش است که در طول روز از میان شهر های سرد و وهم آلود روسیه به مناطق استوایی امریکای لاتین و فرهنگ های خاص آن مناطق بروی و بعد در این بین سفری به شرق آسیا و غرب اروپا کنی. این رویا باقی ها در یک کتاب فروشی یا کتابخانه می تواند به واقعیت تبدیل شود. پرسه هایی گاه بی هدف در بین کتاب ها، آشنایی با فرهنگ ها، آداب و رسوم گوناگون از ما یک موجود چند فرهنگی می سازد.

حس خوشایند لمس ورق ها، انواع قطع های کتاب های گوناگون و هزاران لذت کوچک و بزرگ دیگر که همه آن ها حاصل زندگی





بدریه جوکاری
دانشجوی ارشد مدیریت رسانه
Bjokari@yahoo.com

بخش اول

اوج بیان بر بال آزادی



آیا تاکنون درباره پاسخ این پرسش ها با خود اندیشیده اید که :

-آزادی بیان چیست و چه حالات و اعمالی را شامل می شود؟

- وقتی سخن از آزادی بیان به میان می آید تصویر ذهنی شما درباره آن چگونه است؟ اصلا چه تجربه ای (خوب یا ناخوشایند) از آزادی بیان دارید؟

بشر از دیرباز در اندیشه ساخت تمدنی جهان شمول بوده است که با استفاده از آن بتواند زندگی را برای خود آسان تر کرده، به آن نظم ببخشد و در قالب آن نیازهای مختلف خود را پاسخ دهد. از این رو به وضع قوانینی پرداخته است که ضمانت اجرایی آنها، ضامن سلامت جسمی و روحی او نیز هست.

جالب است بدانید « آزادی بیان » مفهومی متفاوت از « حق آزادی بیان » است. مفهوم اول به معنای مطلق آزادی بیان اشاره دارد؛ حال آنکه مفهوم دوم در مقایسه با اولی دارای چارچوب و قلمرویی روشن بوده و دارنده این آزادی، طرف آن، محتوای آن، حدود آن و ضمانت اجرای آن تا حد زیادی مشخص است. در تعریفی که بصورت عام از آزادی بیان ارایه شده است، این آزادی نه تنها دربرگیرنده آزادی در گفتار و نوشتار بلکه شامل هر نوع رفتاری است که حاوی یک پیام باشد. بر همین اساس مفهوم بیان را نیز می توان شامل طرز پوشش لباس، طرز برخورد در مناسبت های مختلف اجتماعی و تشکیل اجتماعات و انجمن ها و برگزاری راهپیمایی ها دانست. نکته جالب دیگری که خوب است بدانیم این است که حقوق بشر در زمره «حقوق منفی» شناخته می شوند یعنی دولت ها در مقابل آنها ملزم به انجام کاری نیستند بلکه تنها باید در مقابل آنها مانعی ایجاد نکنند.

حق آزادی بیان در یک سیر تاریخی، به ترتیب با این عناوین شناخته می شود :

۱- «حق طبیعی» (حقی که انسان با عقل خود آن را کشف می کند)

۲- «حق اساسی» (یعنی یکی از حقوق یا

برایش الزامی خواهد بود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در بخش مربوط به حقوق ملت، از حق آزادی بیان حمایت شده و آن را جزو حقوق اساسی افراد به شمار آورده است و این خود نشان می دهد که این حق در قانون ایران دارای ارزش و اعتبار حقوقی است و کسی نمی تواند منکر آن شود. پوشش یکی از موارد آزادی بیان است که نظرات بحث برانگیزی را در بین اشخاص و متخصصان در پی داشته است. در گزارش شماره بعد همین نشریه، با همراهی شما به بررسی موضوع خواهیم پرداخت. ما را دنبال کنید ...

قوانین اساسی که بنا به اهمیتشان در راس هرم نظام حقوقی قرار دارد و هیچ قانون عادی نمی تواند آن را حذف کند) ۳- «حق بشری» (حقوقی که انسان ها به صرف انسان بودن و صرف نظر از جنسیت، نژاد، قومیت، دین و مذهب دارا هستند) کشور ما از یک طرف حکومت خود را بر مبنای قوانین اسلامی بنا نهاده و از طرف دیگر جزو کشورهایی است که اسناد بین المللی حقوق بشری را امضا کرده است. لازم به توضیح است که دولت ایران در سال ۱۳۴۷ بدون هیچگونه پیش شرطی میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را امضا کرده و در سال ۱۳۵۴ به تصویب مجلس رسانده است. بنابراین با توجه به آنکه کشور ایران عضو این میثاق است، رعایت کامل مفاد آن نیز

- مطالب مرتبط بیشتری را می توانید در کتاب حقوق رسانه دکتر باقر انصاری بخوانید



صبا عنایتی
دانشجوی ارشد زبان شناسی
sabaenayaty@gmail.com

جایی برای خواب

دارید و راضی هم هستید از همین تعداد، هر چند تعداد کمی هستند. اما اگر بگویید:

I have few friends

این جمله معنی می‌دهد که من یکی دو تا دوست بیشتر ندارم، اصلاً هم از وضعیتم راضی نیستم، خیلی هم ناراحتم، شورش هم در آمده، کارد به استخوان رسیده! حالا وضعیت اینترنت ما هم همین است. سرعت از صبح تا عصر چندان بد نیست ولی از ۵ بعد از ظهر به بعد که جمعیت زیادتر است و همه برگشته‌اند بی اغراق در موقعیت اضطرار قرار می‌گیریم. آن موقع باید دخیل ببندیم که وصل شویم. البته طبقه ی یکی ها اوضاع بهتری دارند، جمعیت کمتری نسبت به باقی طبقات دارند و زندگی برای آنها آسان‌تر می‌گردد و اعتبار عجیبی هم نزد صاحب خوابگاه دارند. گفتم که سالم مطالعه در حیاط است و طبیعتاً باید از اینترنت طبقه ی یکی استفاده کند. چند وقت پیش آمدند به هر طبقه یک مودم اضافه کردند و پسورها هم تغییر کرد. من برای دسترسی به اینترنت در سالن مطالعه به مسئول خوابگاه مراجعه کردم تا پسورد را بگیرم و با پاسخ عجیبی روبه‌رو شدم: نمیشه!!! چون هر طبقه باید از مودم خودش استفاده کند و حالا که شما از طبقه ی دیگری آمدید سالن مطالعه، نمی‌شود اینترنت داشته باشید!

و من مجبور شدم که تقاضایم را چند بار دیگر تکرار کنم و پسورد را بگیرم آن هم به شرطها و شروطها! به شرط اینکه پسورد را به کس دیگری ندهم!!!!

جالب است که آن مودمی که من در سالن مطالعه به آن وصل می‌شوم آن قدر بورد ندارد که بتوانم با خیال راحت کانال‌های پژوهشگاه را با آن چک کنم! بند آخر اینکه نمی‌دانم حال باید چه کار کرد؟ از پژوهشگاه انتظار نظارت بر این امور را داشت؟ آیا در حال حاضر پژوهشگاه خود به این کار مشغول نیست؟ نباید اصلاً وارد این مقولات شد؟ باید به فصل تابستان و بازی‌های توی کوچه فکر کرد؟ به راستی چه باید کرد؟

خودم واسطه می‌شوم و از سردبیر یک ستون می‌گیرم مخصوص خوابگاه و شما بیاید و در مدحش بنویسید. از بدی‌های رفاهی‌اش هم می‌گذرم، تنها می‌ماند بدی‌های دانشجویی- علمی، آن بدی‌هایی که که مخل علم آموزی هستند و دو محور اصلی دارند: سالن مطالعه و دسترسی اینترنت.

سالن مطالعه ی این پانسیون در حیاط قرار دارد و در فاصله ی بسیار کمی از اتاق‌ها. شکر خدا همه ی دیوارهای اینجا دیوار کاذب است و برای همین محیط کاملاً عایق صوتی است. نظافت سالن حتی به قدر کفایت نیست. کلکسیونی از انواع و اقسام مو بر فرش وجود دارد که علاقه‌مند می‌توانند آنها را تماشا کنند. دوستان گاهی سالن مطالعه را تغییر کاربری می‌دهند. من چند روز پیش با بازمانده ی غذاهای دوستان بر کف اتاق روبه‌رو شدم. گاهی هم آنجا استراحت می‌کنند با تجهیزات کامل و صدای خروپف قابل توجه. من همین‌طور که در مورد نظریه‌های تمام‌نشدنی چامسکی می‌خواندم، موزیک پس صحنه هم داشتم!

در دستور زبان انگلیسی یک فرقی هست بین دو صورت few و a few. وقتی شما از صورت دوم استفاده می‌کنید، مثلن می‌گویید: I have a few friends

به این معنی است که شما چند تا دوست

پیش‌فرض بسیاری از ما دانشجویان که دوره ی کارشناسی خود را در دانشگاه دولتی گذرانده‌ایم این است که دانشگاه خوابگاه دارد و به نظرم تاسف آور نیست که ما نرفتم یک جایی آخر دفترچه را بخوانیم که پژوهشگاه علوم انسانی تعهدی در قبال خوابگاه ندارد. جای تاسف ندارد از این رو که کسی نباید سرش را تکان دهد به نشانه ی تاسف که عجب دانشجویی هستی تو که دفترچه را کامل نخواندی! وگرنه که این همه اجحاف در حق دانشجوی روزانه از نداشتن خوابگاه مناسب گرفته تا قرائت‌خانه ی درخور، جای بسی خون‌گریه کردن‌ها و چه فریاد و اسفا برآوردن‌ها دارد. به هر حال من از آن دانشجویانی بودم که می‌دانستم پژوهشگاه خوابگاه ندارد و در جریان پی‌گیری‌های معاونت فرهنگی در جهت بستن قرارداد با همین پانسیون فعلی بودم. دستشان هم درد نکند. گام بزرگی بود. خدا نکند گمان کنند ما قدرناشناسی می‌کنیم اما از گله هم خالی نیستیم و آستانی هم نداریم به جز همین نشریه.

پانسیون دخترانه ی آسایش در میدان ولی عصر مکانی است که دانشجویان دختر پژوهشگاه در آن به سر می‌برند. خوبی‌هایی دارد، بدی‌هایی نیز. وصف خوبی‌هایش را می‌گذارم بر عهده ی مخاطبان خوابگاهی،





بتول مهدی زاده

دانشجوی ارشد زبان شناسی همگانی

mahdizade.ba@gmail.com

حاشیه های مجری تلویزیونی



شده است اما به همین پشت صحنه هم نقدهای جدی وارد است. نعمتی در پاسخ به این سوال که برخی معتقدند پشت صحنه برنامه ای اکسیر ساختگی بود، تصریح کرد: «نمی توانم در این خصوص اظهار نظری داشته باشم؛ این بر عهده مخاطب است که این برنامه را ساختگی بداند و یا اینکه آن را قبول کند.»

اگر پخش صحنه های اینچنین، در قالب برنامه ای ضبطی بوده است، به نظر می رسد با کمی دقت و حساسیت بیشتر از سوی ناظران پخش، امکان حذف چنین صحنه هایی وجود داشت. حتی اگر چنین آیت مهایی با هدف خنداندن مخاطب و صرفا نمایشی هم تهیه شده باشند، لازم است در ابتدای برنامه در این خصوص به مخاطب توضیحاتی داده شود.

به گزارش ایسنا، فرزاد حسنی، با حضور در برنامه ای «مردم چی میگن» به بیان توضیحاتی درباره حواشی پیش آمده در چند روز اخیر پرداخت و از مردم عذرخواهی کرد ولی کاش صدا و سیما که یکی از وظایفش فرهنگ سازی است، به حفظ اخلاقیات جامعه توجه بیشتری نشان دهد و از بروز مسائلی شبیه به این پیشگیری کند.

اعلام خواهند کرد. رسانه ای ملی قرار است چه چیزی را رواج دهد؟ اخلاق را یا آموزش نحوه ی مسخره کردن افراد؟

این طرز برخورد با شرکت کننده آن هم در رسانه ملی و رسمی کشور، چه جنبه ای اخلاقی را به ما آموزش می دهد؟

در سال های اخیر، رفتارهایی از این دست، از مجریان تلویزیونی زیاد دیده شده است.

به نظر می رسد مجری ها برای اجرا به شیوه ی حرفه ای تر و اخلاقی تر، به دریافت رهنمودهایی نیاز دارند و شاید بهتر باشد که در بخش اجرا و برای برنامه های مجری محور و برای ورود به رسانه، مجری ها را سخت گیرانه تر، گزینش کنند.

ممنوع تصویر بودن و از ممنوع تصویر در آمدن هم زیاد موثر واقع نمی شود. داوود نعمتی، مدیرکل روابط عمومی صدا و سیما در این رابطه گفته است که: «اگرچه فرزاد حسنی مجری توانمند و شناخته شده ای است اما تفاوتی میان صراحت و توهین به دیگران قایل نمی شود که اگر تفاوت میان این دو را تشخیص می داد، با آن لحن با شرکت کننده در مسابقه صحبت نمی کرد.»

ناگفته نماند که با انتشار پشت صحنه این برنامه سعی در تلطیف فضای موجود

مجموع داده هایی که مردم بر اساس آنها مجریان تلویزیونی و رفتارهای آنها را نقد می کنند، چگونه شکل می گیرند؟
میارهای انتخاب مجری برای رسانه ای ملی چیست؟

آیا فقط ظاهر فرد، برای مجری شدن کافی است؟

اخلاق و رفتار مجری و نوع برخورد با شرکت کننده چند درصد اهمیت دارد؟
آیا معذرت خواهی مساله را حل می کند؟
چرا باید این گونه اشتباهات به راحتی از نظر گذرانده شوند؟

اینها سوالاتی است که این روزها ذهن خیلی از ما را درگیر خود کرده است.

در سال های اخیر، حاشیه های مجریان تلویزیونی کم نبوده و همیشه مورد قضاوت مردم قرار گرفته اند. مجریان بسیاری در تلویزیون بوده اند که هرازگاهی دچار حواشی این چنینی شده یا در اجرای برنامه، نکته ای باعث به حاشیه رفتنشان شده است.

رضا رشیدپور، مبینا نصیری، فرزاد جمشیدی، محمدرضا شهیدی فر، ژیلاد صادقی، سید جواد یحوی از جمله این چهره های شناخته شده بودند که به دلایل مختلفی اعم از عبور از خط قرمزها و مسائل شخصی و غیره مدتی ممنوع تصویر شده اند.

«فهمیدی زنه نه؟ اون سه تا دیگه نیست؟ خیلی باهوشیا»

اینها بخشی از دیالوگ های برنامه «اکسیر» به تهیه کنندگی مصطفی شریفی است که پخش آن از شبکه ی سه چند روزی است نقد و نظرهای مردم را به دنبال داشته است.

امروزه مخاطب برنامه های تلویزیونی آنقدر آگاه هست که مجری نتواند با توجیه و تفسیر برنامه و علت رفتار خود، به این راحتی ها او را قانع کند. هدف این نیست که برنامه ای اکسیر از چه برنامه ای تقلید کرده است. فقط مراد مجری های تلویزیونی است که شاید فراموش کرده اند مخاطبان و شرکت کننده های این برنامه ها، شاهد و ناظر رفتارشان هستند؛ و مخاطبان قطعا در فضاهای مجازی واکنش منفی خود را

حضور در کلاس خیلی مساله چالش برانگیزی برای من نبود اما این اواخر به حضور در کلاس مصمم تر شدم. نمی دانم شاید شرایط مرا اینطور تربیت کرد. ورودی های جدید را که می بینم در دلم می گویم خدا کند کلاستان همیشه همین قدر شلوغ باشد. آرزو می کنم هیچ کس بودن در کلاس تک نفره را تجربه نکند. استاد روی تو حساب می کند تو باید همیشه آماده باشی. در واقع تو همه هستی! چشم امید تک تک صندلی های خالی، وایت برد سفید. "آوار همسایه گاهی خانه تو را هم می لرزاند" من می دانم و کاملاً متوجه هستم کسی که ارشد می خواند و تا اینجای کار پیش آمده باید حساسی مصمم باشد و محیط و دیگران نباید روی او اثر بگذارند اما متأسفانه زندگی ما همیشه از شرایط اطراف متأثر است. ترک کردن کلاس توسط همکلاسی هایم و تنها شدن من خواه ناخواه روی روند تحصیلی من اثر گذاشت. بارها به این فکر کردم که شاید من هم باید کاری که آنها کردند را تکرار کنم و عطای این فوق لیسانس را به لقایش ببخشم. تصمیم نهایی ومشترک من و آموزش این بود که صبر کنم تا با دانشجویان سال پایینی همکلاس شوم. روزی که واحدهای درسی ام را بالاجبار حذف می کردم با احساسی آمیخته از خوشحالی و تأسف به مانیتور خیره شده بودم. حال کسی را داشتم که به خاطر سلامتی باید عمل جراحی دردناکی را تحمل کند. حسی درونی به من می گفت این بهترین کار است. علاقه به آموختن، علاقه به کلمه های گران بهایی که هزاران سال پیش از زیر خاک بیرون کشیده شده بود یا دردل سنگ ها و کوه ها کنده شده بودند به من می گفتند که تو کار درستی می کنی ادامه بده و سعی کن دانشجوی خوبی باشی. این روزها من درستم را روی دستگیره در کلاس محکم تر می چرخانم وارد کلاس می شوم و روی صندلی می نشینم. کتاب پهلوی ام را باز می کنم و محو خط هایی می شوم که مثل مورچه هایی عزاردار در صف های سیاه بالا و پایین می روند.^۱

جایی که باید این روزها برای من خانه باشد. آن روز از در که وارد شدم در سرم احساس سنگینی می کردم. انگار تمام خدایان اسطوره ای یونان باستان از کارهایشان دست کشیده اند و آمده اند آسمان و زمین را خرد کنند روی سر من بیچاره. تا سوار آسانسور بشوم کلی دوست و آشنا دیدم. حوصله سلام کردن به هیچ یک نداشتم. داشتم با مدرسه ای ترین روش ممکن ۱۵ و ۱۳ و ۱۷ را باهم جمع می زدم و حاصل را با آن یک ۵ ناقابل از قافله جامانده. در آخر هم باید عددی که بدست می آوردم را بر چهار تقسیم می کردم. معدل بدست آمده باید حداقل ۱۴ می شد تا مشروط نشوم. قبل از رسیدن به هر نتیجه قطعی صدای ندای درونم را بلندتر کردم و به خودم گفتم: "عزیزم ناراحت نباش تو اگر معدلت ۲۰ هم می شد، هیچ فرقی نمی کرد!". آخرش چه می شود آخرش یا معلم می شوی یا اصلاً نه استاد دانشگاه... مگر جامعه برایت چه هدیه ای در نظر گرفته است؟! اصلاً مگر جامعه ما چه ارزشی برای علوم انسانی قایل است؟ معلم که بشوی یک مشت بچه کوچک را می بینی که هر صبح با چشمهایی خواب آلود خیره می شوند به تو و تخته سیاه و دهانت. استاد که بشوی باید سر نمره با آدم های خسته ای شبیه خودت بحث کنی و وجدانت را در تلورانس بین ۱۰ و ۱۳ به نوسان در بیاوری و ... این فکرها هم نمی توانست مرا آرام کند. دلم می لرزید. مثل شیشه ای ترس از شکسته شدن داشتم. من آخرین دانشجوی بازمانده از ورودی های ۹۳ ارشد فرهنگ و زبان های باستانی هستم. دوستان من یکی یکی و دانه دانه انصراف دادند و رفتند. بعد از آن من مجبور بودم تنهایی سر کلاس حاضر شوم. شرایط من خیلی خاص بود. در واقع من باید سرکلاس حاضر می شدم تا حضور استاد بی ثمر نباشد! هر لحظه ممکن بود استاد سوالی از من بپرسد که من از پس پاسخ به آن بر نیایم و خودتان می دانید اینطور مواقع چه حس های بدی به دانشجو دست می دهد. هر چند اوایل آغاز دوره ارشد

صبح زمستانی سردی را به یاد می آورم که نا امیدانه به سمت ایستگاه اتوبوس می رفتم. آنقدر هوا سرد بود که تجسمی از بخاری خانه گوشه ی ذهنم را گرم می کرد. باران نم نم شروع به باریدن کرد. چند روزی بود که تهران غم زده می بارید. در همان دقایق انتظار هوا سردتر شد. استخوان های شانه ام حتی زیر کوله پشتی هم می لرزید. کتابم را زیر بغلم صاف کردم. بزرگ بود و در کوله ام جا نمی شد. حواسم بود خیس نشود. شال گردنم را تا صورتم بالا کشیدم و به انتهای خیابان نگاهی انداختم. هیچ اثری از اتوبوس دیده نمی شد. ناگهان چشمم افتاد به جسد گربه سیاه مرده ای که توی جوی آب خشک به پهلوی افتاده بود. حس چندش آوری به من داد و صورتم را زیر شالگردن جمع کردم و چند قدم عقب رفتم. فقط دیدن این گربه مرده بخت برگشته را کم داشتم. دلم برایش می سوخت. یاد گربه های تنبل قصه های دهه سی افتادم. تهران مخوف و گربه های عابر قصه ها. حداقل این جسد خسته اگر آن زمان زندگی می کرد می توانست از بین دالان های پیچ درپیچ خانه های قدیمی برود بالای پشت بام، برود برسد به سرداب و کنار کوزه ترشی ها لم بدهد. هر جایی که دلش خواست هر جایی به غیر از تابوت به غیر از جویی کنار ایستگاه اتوبوسی که نمی آید. در همین فکرها بودم که بوق ترسناک اتوبوس باعث شد ناخواسته خودم را عقب بکشم. دستانم را به هم مالیدم و شالگردنم را از جلوی دهانم کنار زدم و رفتم روی تنها صندلی خالی اتوبوس نشستم. گرمای کف اتوبوس پاهای سردم را گرم می کرد. کیف خنک کوچک... از لای پنجره اتوبوس سوز می آمد. صورتم سرد بود و پاهایم گرم. چند ایستگاه بعد پیاده شدم. تاکسی گرفتم و رسیدم به پژوهشگاه. دیوارهای بیرون پژوهشگاه از پیچک پر است. آفتاب ملایمی می تابد به این ساختمان سه طبقه کنار بزرگراه. تابلویی بزرگ روی آن نصب شده که از دورها هم خودنمایی می کند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی اینجا است.



بتول مهدی زاده

دانشجوی ارشد زبان شناسی همگانی

mahdizade.ba@gmail.com

جایگاه علوم انسانی و وضعیت کاربردی این علوم برگزیده مسابقه یادداشت علمی شماره قبل

مختلف مدیریتی در کشور و حتی تصمیم گیری در موضوعات مربوط به علوم انسانی و غلبه متخصصان رشته‌های غیر علوم انسانی بر سرنوشت کشور و خصوصاً آموزش و پرورش، باعث شده است تا توسعه کمی و کیفی علوم انسانی با چالش‌های جدی مواجه شده، در برنامه‌ریزی‌ها و تخصیص منابع و امکانات در اولویت‌های پایین‌تر قرار گیرد. ۴- کاربردی نبودن برخی از آموزش‌های رشته‌های علوم انسانی، عدم تطابق تحقیقات با نیازهای واقعی جامعه و عدم امکان دستیابی به شغل و درآمد مناسب برای فارغ التحصیلان برخی رشته‌های علوم انسانی، یکی از مهمترین نقاط ضعفی است که باید برای کاهش و ترمیم آن طراحی و برنامه‌ریزی خاصی صورت گیرد، تا بتوان انگیزه‌ی لازم را در دانشجویان و استادان این رشته‌ها ایجاد نمود.

۵- انجام فعالیت‌های ترویجی و فرهنگی جهت تغییر نگرش عموم مردم و نیز مسئولان، سیاستگذاران و برنامه‌ریزان نسبت به رشته‌های علوم انسانی، یکی از مهمترین اقدامات و فعالیت‌هایی است که در راستای ارتقای جایگاه و شان علوم انسانی در کشور باید انجام شود.

۶- با توجه به اسلامی بودن کشور، باید انگیزه‌های لازم در استادان رشته‌های علوم انسانی جهت نظریه‌پردازی به جای مصرف نظریات دیگران ایجاد شود. دوری از کمیت گرایی، تأمین بودجه تحقیقات کافی، برقراری ارتباط وثیق بین حوزه و دانشگاه و توسعه نشریات علمی پژوهشی در سطح ملی از جمله راهکارهایی است که می‌تواند بسیار مفید و مؤثر واقع شود.

علمی و مطالعاتی مرتبط با توسعه دانش عمومی و مهارت‌های ذهنی است.

در تعریف دیگر، علوم انسانی شامل معلوماتی است که به خصلت‌ها، ویژگی‌ها، فعالیت‌ها و رفتارهای نوع انسان مربوط می‌شود و آگاهی‌ها و معلومات مربوط به هر یک از موارد مزبور می‌تواند موضوع یکی از رشته‌های علوم انسانی باشد.

علی‌رغم وجود تعاریفی نظیر تعاریف فوق از علوم انسانی، به نظر می‌رسد ارائه‌ی تعریفی منطقی و دقیق از علوم انسانی و ترسیم یک خط مرزی مشخص که متمایزکننده‌ی علوم انسانی از غیر آن بوده و مورد اتفاق اندیشمندان این حوزه باشد، کاری دشوار و تا حدی غیرممکن است. در ایران آنچه به عنوان علوم انسانی شناخته می‌شود، عمدتاً حاصل یک تقسیم‌بندی دانشگاهی است. در ساختار آموزش عالی کشور، رشته‌های علمی در چهار گروه علوم انسانی، علوم تجربی، ریاضی فیزیکی و هنر طبقه‌بندی شده‌اند. وی در جمع‌بندی پژوهش بیان می‌کند که ۱- جایگاه فعلی علوم انسانی در کشور مورد رضایت استادان و متخصصان این حوزه نیست و تقریباً همگی در این نکته که باید از وضعیت فعلی به سمت وضعیت مطلوب و ارتقا جایگاه علوم انسانی حرکت نمود، اتفاق نظر دارند.

۲- در شرایط فعلی، تهدیدات محیطی ملی و بین المللی و نیز نقاط ضعف شناسایی شده که مانع توسعه علوم انسانی و ارتقا جایگاه آن است، به مراتب بیشتر از فرصت‌های پیش رو می‌باشد.

۳- عدم اعتماد به متخصصان علوم انسانی در بخش‌های برنامه‌ریزی و سیاستگذاری در سطوح

به نظر شما علوم انسانی در نظام آموزشی چه جایگاهی دارد؟

یک روش خلاقانه برای کاربردی سازی آن در سیستم آموزشی بیان کنید. به تعبیر مرحوم عباس حری، علوم انسانی به چگونگی ساخت جهان توسط انسان و چگونگی ساخت انسان توسط جهان می‌پردازند. به لحاظ آثار مکتوب، می‌توان گفت اولین کسی که جایگاهی برای علوم انسانی در طبقه‌بندی علوم مشخص کرده است، ارسطو است که مبنای او برای طبقه‌بندی تاکنون طرفداران بسیاری داشته است. در این صورت علوم انسانی یا انسان‌شناسی قدمتی بسیار دیرینه پیدا می‌کند.

دکتر نعمت الله فاضلی می‌گوید: "کمابیش گفتمان غالب درباره علوم انسانی و اجتماعی در ایران امروز، این بوده و هست که این علوم سودمند و کارآمد نیستند. اما حقیقت این است که تاکنون در باره‌ی کاربردی بودن علوم انسانی و اجتماعی در ایران هیچ گزارش تجربی‌ای ارائه نشده است؛ یعنی هیچ تحقیق تجربی در مورد وضعیت کاربردی این علوم موجود نیست. بنابراین همه کسانی که از سودمند نبودن این علوم دم می‌زنند، هیچ استنادی به هیچ تحقیقی نمی‌کنند و تنها بر اساس دیدگاه‌های نظری و یا شهودی در این باره قضاوت می‌کنند. وی بیان می‌کند که کاربردی‌سازی علوم انسانی و نوآوری در آن را باید از درون تجربه‌های تاریخ معاصرمان، از نحوه مواجهه‌ای که مردم، جامعه و تاریخ معاصر با تک‌تک شاخه‌های این علوم داشته‌اند، جست وجو کرد. وی همچنین با اشاره به شاخه‌هایی از علوم انسانی مانند ادبیات و زبان‌شناسی، به بحث درباره‌ی میزان اهمیت و کاربردی بودن این قبیل رشته‌ها می‌پردازد.

از آنجایی که علوم انسانی توانایی رقابت کمتری با سایر علوم دارد، امروزه لفظ کاربردی‌سازی علوم انسانی به شدت مورد توجه قرار گرفته‌است و علوم انسانی باید توان رقابتی پیدا کند. تأثیر علوم انسانی در تحقق اهدافی مانند اداره‌ی زندگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا در تربیت افراد جامعه تا چه میزان کارآمد است؟ با در نظر گرفتن اهدافمان در زندگی فردی و اجتماعی متوجه خواهیم شد که علوم انسانی رایج، این اهداف را محقق نمی‌کند.

داوود فیض در پژوهشی با عنوان "بررسی جایگاه علوم انسانی در نظام آموزشی، پژوهشی و مدیریتی کشور و ارائه راهکارهای ارتقا آن با استفاده از مدل SWOT" به تعریف علوم انسانی می‌پردازد: طبق یکی از تعاریف، علوم انسانی شامل رشته‌های

• ماهنامه دانشجویی بیان

• صاحب امتیاز: معاونت فرهنگی - اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

• مدیر مسئول: بشیر معتمدی

• مدیر اجرایی: منوچهر صابر

• سردبیر: شکوفه کریمی

• هیات تحریریه: شکوفه کریمی، بدریه چوکاری، امین رمضانعلی، مهیب سروستان، صبا عنایتی

• ویراستار: بدریه چوکاری

• صفحه آرایی: انتشارات تدبیر خیال

ارتباط با ما:

@bayanmedia

bayannashrieh1394@gmail.com